

نهضت های اسلامی و جهان اسلام؛

واقعیت ها و چالشها

نویسنده: محمد اکرام

اندیشمند

- 5 -

10- تعارض با دنیای غرب :

تعارض و تقابل با دنیای غرب و تمدن غربی یکی از چالش ها و مشکلات امروز دنیای اسلام و مسلمانان است. هرچند این تعارض به احزاب اسلامی و جریانهای اسلام گرایی به خصوص جریان افراطگرایی اسلامی محدود میشود، اما تا حدی در افکار عامه مسلمانها نیز انعکاس می یابد.

دولت های غربی برهبری ایالات متحده امریکا در چشم بخشی از جریانهای اسلام گرایی و حتا در انظار عامه مسلمانها توطئه گر و دشمن اسلام و مسلمانان جلوه میکند. این برداشت و باور نه تنها به ناسازگاری تمدن غربی و مدرنیته با فرهنگ و عقاید اسلامی برمیگردد که جریانهای اسلام گرایی یا شماری از آن جریانها آنرا خطر جدی برای اسلام و مسلمانها تلقی میکنند، بلکه از عملکرد دوران استیلا و استعمار غربی ها در قرن بیستم نیز ناشی می شود.

برغم آنکه بسیاری از کشورهای اروپایی در اشغالگری و سلطه بر دنیای اسلام سهم داشتند اما بیشتر از همه بریتانیا و روسیه نقش گسترده و عمیق در روند این استیلا و اشغال ایفا کردند. به گونه ای که اثرات سیاست استعماری آنها حتا پس از پایان دوران استعمار مستقیم غرب در کشورهای اسلامی همچنان باقی است. بسیاری از کشورهای اسلامی پس از سالهای طولانی مبارزه و مقاومت به استقلال سیاسی رسیدند اما معضلات بجا مانده از آن دوران را بدوش می کشند. معضل فلسطین، معضل کشمیر میان هند و پاکستان، خط دیورند میان پاکستان و افغانستان، جدایی کرد ها میان چهار کشور، مشکلات ارضی و مرزی میان ایران و همسایگان عربش، تنش های پوشیده و زیر خاکستر میان اقوام و ملت های مختلف در آسیای میانه و حوزه قفقاز و بسا اختلافات لاینحل در کشور های اسلامی محصول سیاست بریتانیا و روس ها در دوران اشغال و استعمار است.

با توجه به عملکرد اروپایی ها در قرن بیستم این ذهنیت در جوامع اسلامی به خصوص میان نهضت اسلامی یا جریانهای اسلام گرایی شکل گرفت که غرب عامل اصلی ناتوانی و عقب ماندگی دنیای اسلام و مسلمانان است. حتا برخی ارزش های تمدن غربی چون دموکراسی که مبنای تشکیل نظام سیاسی مبتنی بر مشارکت و اراده ی آزاد مردم در جوامع اسلامی باشد، از سوی جنبش های اسلامی به عنوان افکار و عصاره ی سلطه جویی غرب مورد تردید قرار می گیرد. جریانهای اسلام گرایی در جهت این تردید دلایل و شواهد زیادی ارائه می کنند. استیلا ی غربی ها پس از فروپاشی امپراتوری عثمانی بر کشورهای اسلامی و درگیری های خونین و طولانی آنها با جنبش استقلال طلبی دنیای اسلام یکی از دلایل و شواهد است. تداوم استیلا ی غرب پس از استقلال سیاسی به گونه غیر مستقیم بر منابع و ثروت دنیای اسلام چون نفت نمونه دیگر خوانده میشود. از همه مهمتر دورنگی و ناهمگونی در سیاست غرب بر سر ارزش های مهم اجتماعی و سیاسی تمدن غربی چون دموکراسی، جامعه مدنی، حقوق بشر، حقوق زن و غیره در کشورهای اسلامی نشان بی صداقتی غرب از سوی بسیاری از جریانهای اسلام گرایی تلقی می شود. جریانهای مذکور این

پرسش را بمیان میکشند که اگر دموکراسی از ارزش های تمدن غربی است که دولت های غربی آنرا شاه کلید پیشرفت و عدالت در همه جوامع میدانند و اسلام گرایی را مخالف و دشمن این ارزش ها معرفی می کنند، چرا خود شان در این مورد معیار متفاوت و چند گانه دارند؟ چرا غربی ها بعضی دولت های غیر دموکراتیک اسلامی و عربی را که هیچ نشانی از دموکراسی ندارند مورد حمایت قرار میدهند و شماری دولت های مشابه دیگر را به بهانه نبود دموکراسی سرزنش می کنند و حتا مورد حمله نظامی قرار میدهند؟ حمایت غربی ها از اسرائیل و دوام مظلومیت و محرومیت فلسطینی ها از دولت و کشور مشخص نکته دیگر استدلال از سوی جریانهای اسلام گرایی در جهت سوء نیت و خصومت غربی ها در برابر اسلام و مسلمانان است.

نقش غرب در تعارض با اسلام و مسلمانان :

اگر بخشی از تعارض اسلام و مسلمانان با دنیای غرب به درون مایه ی این تعارض در درون اسلام و یا به تفسیر و قرائت مسلمانان از اسلام در تعامل و برخورد با غرب مسیحی بر میگردد، بخش دیگر آن از سیاست اسلام هراسی غرب ناشی می شود. این سیاست هم تاریخی است و هم در عصر کنونی نیازی در جهت ایجاد یک دشمن که باید آنرا ساخت و سپس افکار عمومی را برای مقابله با آن بسیج کرد.

تاریخی بودن دشمنی غرب با اسلام به همان نخستین روزگار ظهور اسلام بر میگردد. مسیحیان و یهودیان از همان آغاز ظهور اسلام در شبه جزیره عربستان با تردید و خصومت موضع گرفتند. صرف نظر از آنکه شماری از پیروان هر دو دین مذکور به اسلام گرویدند، اما تردید و مخالفت با اسلام و پیغمبر اسلام در میان مسیحیان و یهودیان بسیار شدید بود. بعضی از نویسندگان آنها در طول تاریخ حیات اسلام بر دین و پیامبر مسلمانان تاخنتند؛ در حالی که مسلمانان احترام و باور به پیامبری عیسی مسیح و موسی را بخشی از ایمان دینی خود تلقی می کنند. حتا مارتین لوتر Martin Luther اصلاح طلب مسیحی که مذهب پروتستان محصول افکار و تلقیات او از مسیحیت است، به ناسزاگویی پیغمبر اسلام (ص) پرداخت. بنا بر این تعارض و دشمنی اسلام و مسلمانان با دنیای غرب مسیحی و بالعکس بستر تاریخی دارد.

نویسندگان، اهل مطبوعات و رسانه های جمعی، سیاستمداران، دانشمندان و بسیاری از افراد و گروه های مختلف سیاسی و اجتماعی در غرب که با اسلام و مسلمانان نگاه مخالف و خصومت آمیز دارند در گسترش تعارض میان دنیای اسلام و غرب نقش زیاد ایفا میکنند. آنها با استفاده از امکانات و ابزار پیشرفته در عرصه رسانه ها دشمنی و خطر اسلام و مسلمانان را با دنیای غرب و تمدن غربی بصورت مبالغه آمیز و غیرواقعی بسیار بزرگ جلوه میدهند. بهره گیری سیاستمداران غربی از بزرگنمایی تعارض اسلام و مسلمانان با غرب و تمدن غربی در رقابت های سیاسی و انتخاباتی یکی از انگیزه های این بزرگنمایی تقابل و خصومت است.

نکات اصلی تعارض اسلام با دنیای غرب :

دنیای اسلام به خصوص بسیاری از جریان های اسلام گرایی با دنیای غرب بر سر مسایل مختلف تقابل و تعارض دارند. اومانیزم (انسان گرایی و انسان محوری)، دموکراسی، حقوق بشر، آزادی بیان و وجدان (عقیده و دین)، حقوق زن و سکولاریزم نکات اصلی این تعارضات است.

نکته اصلی اختلاف و تعارض بر سر اومانیزم به نقش انسان در تدوین قانون بر میگردد. هر چند انسان در اسلام اشرف مخلوقات و خلیفه الله در زمین خوانده می شود، اما این خلیفه الله ملزم به

تطبیق حکم خداوند و شرع الهی است و حاکمیت تنها به خداوند تعلق دارد. در حالی که اومانیزم یا انسان محوری در تمدن و مدرنیته غربی به حق حاکمیت انسان و آزادی او در تکوین و تدوین قانون تأکید می‌کند. در این جا است که اندیشه و تمدن غربی بر سراومانیزم با اسلام و یا در واقع با جریانهای اسلام‌گرایی در تعارض قرار می‌گیرد.

دموکراسی، حقوق بشر، آزادی بیان و عقیده و حقوق زن همچنان از نکات جدل برانگیز و تقابل آفرین میان غرب و دنیای اسلام به ویژه غرب و جنبش‌های اسلام‌گرایی است. بسیاری از جریانهای افراط‌گرای اسلامی با دموکراسی و مظاهر مدرنیته در عرصه‌های مختلف اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و غیره به عنوان پدیده‌ی غربی ناسازگاری نشان می‌دهند.

درحالی که تعارض دنیای اسلام و در واقع جریانهای اسلام‌گرایی با دنیای غرب بر سر این نقاط بگونه متفاوت و مختلف از هم وجود دارد، دنیای غرب نیز با سیاست چند پهلو در این موارد با دنیای اسلام بر خورد می‌کند. نمونه‌های زیادی از این برخورد دو گانه غرب به خصوص از سوی ایالات متحده آمریکا با مسایلی مانند دموکراسی و حقوق بشر در کشورهای اسلامی قابل مشاهده است. حتی آنها در برابر جنبش‌های اعتراضی بعضی کشورهای عربی در سال 2011 که به بهار عربی معروف شد با سیاست دوگانه ظاهر شدند. در حمایت از مخالفان قذافی به حملات هوایی گسترده علیه حکومت قذافی پرداختند و این فشار نظامی را تا نابودی او و حکومتش ادامه دادند، اما در برابر جنبش اعتراضی کشور بحرین موضع متناقض گرفتند.

اسلام و دموکراسی :

دموکراسی از مهم‌ترین نکته تعارض میان غرب و جریانهای اسلام‌گرایی به خصوص میان غرب و جریانهای افراطی جنبش اسلامی است. از معنی واژه دموکراسی (Democracy) که از زبان یونانی دمو (مردم، تهیدستان) و کراسیا (قدرت و حکومت) گرفته شده بگذریم، دموکراسی برغم تعبیر متفاوت و مختلف در نظام‌های متعدد اجتماعی و اقتصادی جوامع بشریت روشی در ایجاد نظام سیاسی و تشکیل حکومت است. این روش فرصت مشارکت به همه مردم یک کشور را در تعیین نظام سیاسی و رهبری آن مساعد می‌کند. به قول ارسطو: "نظامی که اجازه شرکت به همگان را می‌دهد دموکراسی است."

" انتونی آربلاستر نویسنده و استاد دانشگاه شفلید Sheffield انگلستان دموکراسی را حکومت بوسیله مردم میداند. ساموئل هانتینگتون دانشمند امریکایی علوم سیاسی می‌گوید کشوری را میتوان دارای نظام دموکراسی خواند که دولت (رهبری یا ریاست آن) در دو نوبت متوالی بصورت مسالمت آمیز با انتخابات آزاد تغیر کند.

اگر انتخابات آزاد و انتقال مسالمت آمیز قدرت نتیجه و پیامد دموکراسی باشد، دموکراسی محصول تحولات عرصه‌های مختلف حیات انسانی است. از تحول در میدان اندیشه تا پیشرفت در زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و غیره. با توجه به این حقیقت دموکراسی تنها انتخابات نیست، بلکه دموکراسی یک جریان بالنده‌ای است که در مسیر پیشرفت‌های جامعه شکل می‌گیرد و با ایجاد و گسترش نهاد‌های متعدد دموکراتیک قوام می‌یابد. نهاد‌های مدنی هسته و محور اصلی را در تقویت ریشه‌ها و پایه‌های دموکراسی می‌سازد.

در یک نظام مبتنی بر دموکراسی و جامعه‌ای که با این نظام اداره و مدیریت میشود افراد جامعه از رعیت به شهروند متحول میشوند. شهروندان، جامعه مدنی را تشکیل می‌دهند که در نهادها و سازمانهای مختلف سیاسی، فرهنگی و اجتماعی تنظیم میشوند.

جامعه مدنی معاصر غربی که پس از رنسانس شکل گرفت دارای دو ویژگی استقلال از دولت و کثرت پذیری است. یعنی جامعه مدنی که یکی از الزامات رشد و تقویت دموکراسی محسوب میشود تکثرگرایی و پلورالیزم سیاسی را بازتاب میدهد که بر مبنای فردگرایی، سودجویی، خرد گرایی، نسبی گرایی و سکولاریزم استوار است. اما پرسش اصلی این است که آیا دموکراسی با توجه به این ویژگیها، توافق و تلفیقی با اسلام دارد و در کشورهای اسلامی قابل تطبیق است؟ آیا کشورها و جوامع اسلامی نه در تضاد و تقابل اسلام با دموکراسی بلکه در همخوانی با آن میتوانند به دموکراسی دست یابند؟

دیدگاه های غربی در مورد تعارض و تعامل دنیای اسلام با دموکراسی:

شماری از نویسندگان و سیاستمداران غربی و حلقه های مختلف سیاسی که دموکراسی را زاینده ی تمدن معاصر غربی تلقی میکنند و سکولاریزم را مستلزم دموکراسی میدانند، همسویی و تلفیق اسلام را با دموکراسی نامحتمل می پندارند. آنها دموکراسی را در تعارض و تقابل با اسلام معرفی میکنند که بعضی نکات این تعارض عبارت اند از:

دموکراسی حکومت مردم بر مردم است و قوانین را مردم وضع میکنند و تغیر میدهند؛ اما اسلام حکومت خدا بر مردم است و شریعت را خدا وضع می کند و منابع آن قرآن و حدیث است.

در دموکراسی آزادی وجدان و دین وجود دارد؛ اما در اسلام چنین نیست و مسلمان حق ارتداد یا برگشت از اسلام را ندارد.

در دموکراسی حقایق مطلق و ثابت در امر قانونگذاری وجود ندارد، اما در اسلام برخی حقایق مطلق و ثابت هستند.

در اسلام زن و مرد از نظر حقوقی و موقعیت اجتماعی متفاوت اند اما در دموکراسی این تفاوت وجود ندارد. . . .

بعضی از نویسندگان غربی تعارض دین و دموکراسی را امر ذاتی دین تلقی میکنند. در این تلقی گفته میشود که وظیفه دین منجمله دین اسلام تشکیل دموکراسی نیست و بنای قوانین دینی که بر ایمان و عدم تغیر استوار است بصورت طبیعی به تعارض اسلام و دموکراسی می انجامد. در رویکرد به این نگاه و باور حتما از عدم واژه ی شهروندی (Citizen) و شهروندی (Citizenship) در تاریخ اسلام و جامعه اسلامی بر مبنای آموزه های دینی سخن میرود که دموکراسی بدون آن معنی نمی یابد. در این دیدگاه، اعضای جامعه و کشور اسلامی اعم از مسلمان و نا مسلمان نه به شهر وند برابر حقوق بلکه به مسلمان، کافر، ذمی و غیره تقسیم میشود. تمام اعضای جامعه حتما مسلمانان بصورت یکسان در تعیین نظام سیاسی و رهبری دولت بر مبنای اسلام حق مساوی ندارند.

بسیاری از تحلیل گران و نویسندگان غربی که به تقابل و تعارض اسلام با دموکراسی باور دارند، از تهدید و خطر اسلام و مسلمانان در برابر دموکراسی و تمدن غربی سخن میگویند. آنها این تهدید و تعارض را در متن اسلام و در درون آموزه های اسلام سراغ میکنند. گروه های راست افراطی و حتما گروه های راست میانه در اروپا، مسلمانهای مهاجر را در کشورهای اروپایی جریان خطرناک در جهت اسلامیزسیون اروپا میدانند. بسیاری از آنها معتقد اند که جریانهای افراطی اسلام گرایی مخالفت با دموکراسی، خشونت گرایی و تروریزم را در الهام از باورها و آموزه های دینی با خود حمل میکنند. بگونه ی مثال "هارتموت کراوس" جامعه شناس و پژوهشگر آلمانی حوزه نقد دین و آیدئولوژی معتقد است که خشونت و نابردباری گروه های افراطی اسلام گرا از دل قرآن و سنت بر می خیزد و سخن از اسلام معتدل و مخالف خشونت توهم و فریب است. به باور

او اسلام تنها مجموعه ای از ایمان و اعتقاد ساده و خصوصی نیست، بلکه یک دکترین سیاسی و یک آیدئولوژی دولتی است. احکام و قوانین دینی در اسلام به آموزه های معنوی و توصیه های اخلاقی محدود نمیشود. این قوانین یا همان شریعت اسلامی در واقع قوانینی برای حکومت کردن است. کرواس با این تحلیل، دیدگاه جدایی اسلام از سیاست را آنگونه که در غرب مسیحیت وجود دارد غیر عملی تلقی میکند. نتیجه گیری کرواس این است که اسلام به عنوان یک آیدئولوژی تأثیر گذار در فرهنگ جوامع مسلمان در خدمت استبداد شرقی قرار دارد و بمثابة آیدئولوژی حکومتی پیشا مدرن مانع تحقق ارزش های جامعه مدرن چون دموکراسی، حقوق بشر، فردگرایی و غیره می شود. برنادر لوئیس از نویسندگان و متفکرین معاصر غربی نیز معتقد است که مبنای فکری و تاریخی در مورد جدایی اسلام از سیاست وجود ندارد.

اما برخلاف دیدگاه ناسازگاری و تعارض دنیای اسلام و مسلمانها با دموکراسی، نوآم چاموسکی زبان شناس و نویسنده مشهور امریکایی میگوید که این عقیده درست نیست که جهان اسلام و عرب آماده ی پذیرش دموکراسی نیستند. تلاش دموکراسی در این کشور ها ریشه دار است اما این غربی ها بودند که مانع رشد و تحقق دموکراسی در این کشورها شدند. در 1953 آمریکا و انگلیس حکومت پارلمانی مصدق را که بر مبنای دموکراسی شکل گرفت سرنگون کردند. آمریکا در 1958 کودتایی را بر ضد انقلاب عراق شکل داد. از این گذشته، حتا غربی ها خودشان در دوران جنگ سرد در مقابله با شوروی و کمونیسم به رشد افراط گرایی اسلامی کمک کردند و زمینه را به تقویت سازمان القاعده و سپس طالبان مساعد ساختند. افزون بر آن آنها دیکتاتور ترین رژیم ها را در کشور های غیر اسلامی امریکای لاتین، آسیا و افریقا و همچنان رژیم های دیکتاتور و غیر دموکراتیک اسلامی را از خاور میانه تا شمال افریقا و جنوب شرق آسیا مورد حمایت و تقویت قرار دادند.

صرف نظر از باور و تحلیل چاموسکی از پذیرش دموکراسی در جهان اسلامی و عربی، تحلیل و برداشت کرواس و افراد مشابه آن بر غم آنکه واقعیت هایی را از درون آموزه های اسلامی حتا در تعارض با دموکراسی بیان کنند، یک برداشت بسیار خصومت آمیز و ستیزه جویانه با اسلام و مسلمانان است. آنها با این نگاه و تحلیل، آمیزش اسلام و مسلمانان را با غرب مسیحی و تمدن غربی نا محتمل میدانند و هرگونه راه مصالحه و همزیستی مسالمت آمیز را می بندند. در حالی که تحلیل آنها با واقعیت های تاریخی جوامع اسلامی همخوانی ندارد. در بسیاری از کشور های اسلامی نه در گذشته و نه حالا حکومت های دینی بر مبنای تحلیل کرواس و حتا باور برنادرلوئیس ایجاد نشده است. کرواس ستیزه جویی و خصومت مسلمانان را با نامسلمانان پدیده ای نهفته در متن اسلام تلقی می کند اما صد ها ملیون مسلمان روی زمین در زندگی مسالمت آمیز با پیروان سایر ادیان به سر میبرند.

تقابل و تلفیق اسلام با دموکراسی در آموزه های دینی و جریانه های اسلام گرایی:

هر چند دموکراسی به عنوان مقوله سیاسی تمدن غرب در سده بیستم وارد مباحث سیاسی و اجتماعی دنیای اسلام و جوامع مسلمان شد، اما این مقوله قرنها قبل از آن توسط فیلسوفان اسلامی چون فارابی و ابن رشد مورد بحث قرار گرفت. برغم آنکه آنها نظریه دموکراسی را از مباحث فلاسفه یونان گرفتند ولیکن بجای ارائه ی تصویر مثبت از دموکراسی، ابعاد منفی آنرا برجسته کردند. دیدگاه فارابی و ابن رشد در این مورد از نقد کتاب جمهوریت افلاطون مشخص میشود که دموکراسی را حکومت ناقص و تحریف حکومت های با فضیلت تلقی میکنند.

صرف نظر از دیدگاه مثبت و یامنفی دانشمندان و فیلسوفان اسلامی، دموکراسی به عنوان یک روش در شکل گیری نظام سیاسی و انتخاب زمام داران جوامع اسلامی تا سده بیستم کار برد عملی

نداشت. ظهور و تحقق دموکراسی پس از رنسانس در جوامع غربی پای این مقوله را بدرون دنیای اسلام و جوامع اسلامی کشاند. دیدگاه های نخبگان جوامع غربی حتماً افکار جریان چپ و مخالف نظام کپیتالیزم این جوامع در مورد نظام دموکراسی و ویژگیهای آن برغم تفاوت ها بسیار متقارن است؛ در حالی که نظریات نخبگان و جریانهای روشنفکری و سیاسی جوامع اسلامی در مورد دموکراسی با ناهمگونی و تعارض مطرح میشود. این تفاوت و تناقض در میان جریان ها و گروه های اسلامی بیشتر است. اما نکته قابل تأمل و شگفت آور این است که احزاب و گروه های مختلف نهضت اسلامی یا جریانهای اسلام گرایی دیدگاه های متفاوت خود را در مورد توافق و تقابل اسلام با دموکراسی در استناد به آموزه های اسلام مطرح میکنند. نظریات ناهمگون و تعبیر مختلف جریان های اسلامی از دموکراسی، دشواری ها و چالش دموکراسی را برای دنیای اسلام و مسلمانان پیچیده تر میکند.

جریانهای اسلامی متعارض با دموکراسی:

جریان افراطیت و خشونت گرایی اسلامی (extremism)، جریان سنتگرایان محافظه کار اسلامی و حتماً بخش های افراطی جریان بنیادگرایی اسلامی به عنوان سه جریان موجود از چهار جریان اسلام گرایی، دموکراسی را نامشروع و در تعارض با اسلام مطرح میکنند. این جریانها معتقد به تعارض و مخاصمت تاریخی میان اسلام و غرب مسیحی هستند و بسوی دموکراسی به عنوان پدیده ی غربی با این رویکرد نگاه میکنند. جریانهای اسلامی مذکور دموکراسی را به عنوان ارزش لیبرالیزم غربی نماد فساد اخلاقی و انحطاط تلقی میکنند و آنرا ابزاری در جهت تأمین منافع استیلای غرب و تمدن غربی بر دنیای اسلام می پندارند. و نه تنها بسوی دموکراسی به عنوان یک پدیده سیاسی و فرهنگی دشمن غرب مسیحی نگاه میکنند، بلکه عدم مشروعیت و تعارض اسلام را با آن در استناد به آموزه ها و احکام اسلامی پیش می کشند. از دیدگاه این جریانها اصل انتخابات عمومی در جهت گزینش رهبری حکومت یک امر نامشروع تلقی می شود. در یک کشور و جامعه اسلامی تمام افراد جامعه اعم از عالم و جاهل، فاسد و متقی، مؤمن و کافر و حنا زن و مرد حق رأی مساوی را برای تعیین رهبری ندارند. از سوی دیگر رهبری و ریاست دولت و یا امارت در اسلام بر مبنای معیارهای که در شرع اسلامی معین شده است تغییر میخورد. یعنی در اسلام شرایط عزل رهبری و امیر مسلمین مشخص است نه آنکه انتخابات دوره ای مبنای عزل رهبری باشد.

جریان نوگرایی اسلامی و همسویی با دموکراسی:

احزاب و گروه های اسلامی که بیشتر به جریان نوگرایی اسلامی یا جریان میانه رو تعلق دارند به این باور اند که اسلام را میتوان با دموکراسی سازگاری داد. آنها این سازگاری و تقارن را در استناد به نصوص مطرح میکنند. آیه های قرآنی و احادیث پیغمبر(ص) در مورد شوری و مشورت به دموکراسی پیوند داده میشود که بر مبنای آن انتخابات و شکل گیری پارلمان که از ویژگیهای دموکراسی است، مشروع تلقی میگردد. در رویکرد معطوف با این نگاه، اسلام با حکومت خود کامه و مستبد مخالفت میورزد و حوزه صلاحیت زمام دار در اسلام محدود و مشروط است. در نخستین شکل گیری حکومت اسلامی دوره خلفای راشدین که رهبری با خلافت آغاز شد، خلیفه حاکم مطلق العنان نبود.

بسیاری از افراد و حلقه های جریان نوگرایی اسلامی که در صدد تلفیق اسلام و دموکراسی هستند نه تنها به صدر اسلام و حکومت خلفای راشدین به عنوان الگوی حکومت اسلامی می بینند، بلکه حکومت و روش آنها را در حکومتداری همسو با دموکراسی ارزیابی میکنند. به باور آنها خلیفه یا

زام دار در واقع بر مبنای قرار داد دو جانبه با جامعه و مردم زمام امور را بدست می گیرد و در صورت تخلف از مفاد آن قرار داد برکنار میشود. این روش در نخستین بیانیه خلیفه اول اسلام ابوبکر (رض) بازتاب یافت. حکومت خلفای راشدین، حکومت های ریاضتی، مشورتی، مسئولیت پذیر و پاسخگو بودند که تلفیق دموکراسی را با اسلام از روش آنها در حکومت میتوان استنباط کرد.

راشد غنوشی رهبر حزب النهضة تونس که به جریان نوگرایی اسلامی تعلق می گیرد اظهار میدارد که: "عناصر الگوی دموکراسی از قبیل انتخابات، جدا سازی قوا و تقسیم قدرت از طریق مشارکت احزاب در یک نظام سیاسی میتواند در چهارچوب الگوی اسلامی جای گیرد."

رجب طیب اردوغان رهبر حزب اسلام گرای حاکم عدالت و توسعه ترکیه و نخست وزیر آن کشور حتا بیشتر از راشد غنوشی به عدم تقابل اسلام و دموکراسی تأکید میکند و سکولاریزم سیاسی را نسخه میدهد. وی زمانی که در اواسط سپتامبر 2011 عیسوی به مصر، تونس و لیبیا سفر کرد برای مصریها و تونسسی ها مدل قانون اساسی مبتنی بر سکولاریزم سیاسی را پیشنهاد کرد. وی گفت که اسلام با دموکراسی سازگاری دارد و این: «مدل دموکراسی با مدل های انگلوساکسونی و غربی آن تفاوت ماهوی دارد. در این مدل فرد میتواند سکولار نباشد اما حکومت مبتنی بر سکولار باشد.»

قرضاوی از چهره های شاخص و تأثیرگذار جریان اسلام گرایی میانه رو که در واقع دیدگاه های او میان دو جریان نوگرایی و بنیادگرایی اسلامی در گردش است، دموکراسی را در تعارض با اسلام نمیداند. او دموکراسی را شیوه ی حکومتداری خوب تلقی میکند که به باور وی با اصل شورا در اسلام و پاسخگویی زمام دار و حکومت همخوانی دارد. قرضاوی میگوید: «اسلام قرنهای جلوتر از پدیده دموکراسی، قواعد و معیارهای آنرا معین کرده است، اما جزئیات آن را به اجتهاد دانشمندان مسلمان واگذا رنموده است تا بر اساس اصول دین، مصالح دنیا و پیشرفت زندگی مسلمانان بر حسب زمان و مکان و شرایط آنان به استخراج جزئیات بپردازند.»

سکولاریزم، اسلام و جنبش های اسلامی :

سکولاریزم یکی دیگر از چالش های دنیای اسلام و جریان اسلام گرایی در تقابل با دنیای غرب و مدنیت غربی است. سکولاریزم Secularism تفکر بر آمده از مدرنیته غربی است. در پایان قرون وسطی و وقتی در اروپا رنسانس بوجود آمد، جامعه از فیودالیزم به کپیتالیزم تحول یافت، عصر روشنگری و انقلابات علمی و صنعتی شکل گرفت که یکی از پیامدهای بسیار مهم آن سکولاریزم بود.

"سکولاریزم نظام عام عقلانی است که در آن روابط میان افراد، گروه ها و دولت بر مبنای عقل تنظیم میگردد." در تعریف دیگر، سکولاریزم نظام منسجم فکری تلقی می شود که پس از رنسانس به مثابه یک جهان بینی تبارز کرد که خطوط زیرین آنرا آزادی فردی و اجتماعی، اومانیسم یا انسان محوری، تجربه گرایی و خردگرایی یا عقل مداری (راسیونالیزم) تشکیل میدهد. بنا بر این سکولاریزم با جدایی دین از سیاست مشخص میشود؛ هر چند که سکولاریزم از درون کلیسا شکل گرفت. نهضت اصلاح دینی مسیحیت که با نام پروتستان شناخته می شود توسط مارتین لوتر (1483-1546 عیسوی) از کشیشان مسیحی ایجاد شد. لوتر با این گفته که وظیفه کلیسا تنها پرداختن به امور معنوی و روحی است بنیاد جدایی دین مسیحیت و کلیسا را از سیاست و دولت گذاشت. از این رو وقتی سکولاریزم در اروپا شکل گرفت دین از دولت جدا شد. تمام عرصه های نظام زندگی اجتماعی در غرب عرفی و دنیایی شدند و قوانین توسط نهاد های سیاسی و اجتماعی تدوین و تنظیم یافت.

اما با توجه به ماهیت و ویژگیهای سکولاریزم، آیا در جهان اسلام و کشورهای اسلامی سکولاریزم دست یافتنی و قابل تحقق است؟ آیا سکولاریزم میتواند راه حلی برای بیرون رفت دنیای اسلام و مسلمانان از مشکلات در عرصه های مختلف باشد؟ آیا تجربه جوامع غربی در تکوین سکولاریزم قابل تعمیم در کشورهای اسلامی است؟

آیا تعارضات دنیای اسلام با غرب راه حلی دارد؟

حل آن بخش از تعارض دنیای اسلام با دنیای غرب که از سیاست سلطه جویانه و استعماری غربی ها ناشی می شود بستگی به تغییر و اصلاح این سیاست دارد. بگونه ای مثال تغییر و تجدید سیاست غربی ها در مورد فلسطین و اسرائیل که یک سیاست نا عادلانه و ظالمانه است یک گره را در تعارض میان دنیای اسلام و دنیای غرب میگذراند. تغییر در دوگانگی و حتا چندگانگی سیاست غربی ها در رابطه با دنیای اسلام و کشورهای اسلامی که در مسایل دموکراسی، حقوق بشر و حتا جریانهای اسلامی با این سیاست عمل میکنند، گره دیگری را در این تقابل باز میکند.

بخش دیگری از تعارض دنیای اسلام با دنیای غرب به دیدگاه و قرائت جریانهای اسلامی از اسلام بر میگردد. تفرقه و تعارض در درون دنیای اسلام و جوامع مسلمانان که پیوسته با تاریخ اسلام پیوند می یابد نشان میدهد که این اختلاف بر سر تعارض با دنیای غرب در میان مسلمانان و به به عبارت دقیقتر در میان جریانهای اسلامی نیز وجود دارد. برغم آنکه ذهنیت دشمنی و حد اقل تصویر سوء ظن و بی اعتمادی در مقابل غربی ها در واقع نقطه مشترک جریانهای اسلام گرایی است، اما تمام آن جریانها دیدگاه واحدی را چه در مبارزه با غرب و چه در توافق با غرب ارائه نمی کنند.

شاید بسیاری از جریانهای اسلام گرایی و یا دو جریان افراطگرایی و بنیادگرایی اسلامی با توجه به استیلا و استعمار غرب بر جهان اسلام در سده های اخیر و مبارزات مسلمانان علیه آن، تمدن غربی را از سکولاریزم تا دموکراسی در تقابل و خصومت آشتی نا پذیر با اسلام تلقی کنند. و با این تلقی هر گونه همزیستی مسالمت آمیز با دنیای غرب و دسترسی با سکولاریزم و دموکراسی را برای جهان اسلام و مسلمانان نامحتمل پندارند. نه تنها جریانهای افراطگرایی اسلامی، حتا جریان های راستگرایان افراطی در غرب مسیحی، تعارض و خصومت غرب و تمدن غربی را با اسلام و مسلمانان اجتناب ناپذیر و غیر قابل حل میدانند.

اما دیدگاه ها و نتیجه گیری جریانهای افراطی دنیای اسلام و غرب و جوامع مسلمان و مسیحی که هر چند ممکن است واقعیت هایی را در خود نهفته داشته باشند، نه تنها راه حلی ارائه نمیکند، بلکه از واقعیت ها و حقایق بسیاری چشم می پوشند.

اگر دموکراسی و حتا سکولاریزم به عنوان یک آیدئولوژی بصورت سیاه و سفید و در تعارض و خصومت مطلق با اسلام مطرح شود، دیگر راه حلی به این تعارض وجود نخواهد داشت. بعضی از نخبگان و روشنفکران جامعه غربی باورمند به تعارض ذاتی اسلام و دموکراسی و حتا روشنفکران منتقد و مخالف دین در دنیای اسلام تجربه غرب را در شکل گیری سکولاریزم و دموکراسی، در دنیای اسلام نیز الزامی تلقی میکنند. و با این باور و تلقی هر گونه حضور دین را در جوامع اسلامی مخل و مانع دموکراسی می پندارند و بدون سکولاریزم اجتماعی، دموکراسی را برای دنیای اسلام و مسلمانان غیر قابل دسترس معرفی میکنند. اما این برداشت بسیار خصومت آمیز و غیر واقعی است.

نخست اینکه، دموکراسی یک روش و یک فرآیند رشد و تحول فکری، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی است نه یک آیدئولوژی. اگر عوامل مختلف منفی در فرآیند دموکراسی در

درون اسلام و میان جوامع اسلامی وجود داشته باشد، به همان حد سیاست و نقش نادرست و منفی غربی ها مانع ناکامی دموکراسی در دنیای اسلام و جوامع اسلامی است.

اگر افراط گرایی اسلامی و حتا بنیادگرایی اسلامی در جهت نفی دموکراسی و تقابل با آن با ستیزه جویی و خون ریزی در پی استناد دینی باشند، بدون تردید این را انجام میدهند. به همان حد اگر جریانهای اسلامی دیگر با قرائت مداراجویانه و تکثرگرایانه از اسلام برای مجوز دموکراسی باز هم به استناد دینی بروند به بین استناد نیز دست میابند.

تجربه ی کشور اسلامی ترکیه نشان داد که سکولاریزم سیاسی در یک کشور اسلامی که رهبری دنیای اسلام را در پنج قرن متوالی بدوش داشت تحقق یافتنی است. نقطه قابل توجه در تجربه سکولاریزم ترکیه این است که حاکمیت نظام سکولار نه تنها به زدودن اسلام، هویت اسلامی و حتا به سرکوبی و نابودی جریان اسلام گرایی ترکیه نیانجامید، بلکه این جریان (حزب عدالت و توسعه) در بستر نظام سکولار ترکیه رشد کرد و از راه انتخابات آزاد به اقتدار سیاسی دست یافت. ممکن است جریانهای افراطگرای اسلامی، حزب عدالت و توسعه را به عنوان حزب اسلام گرا نپذیرند اما فراموش نباید کرد که وقتی غنوشی رهبر تبعیدی حزب اسلامی النهضه تونس پس از سقوط حکومت بن علی به کشورش برگشت به خبرنگاران گفت که او را با طیب رجب اردغان رهبر حزب حاکم عدالت و توسعه ترکیه مقایسه کنند. این بدان معنی است که حزب اسلام گرای عدالت و توسعه که در بستر سکولاریزم ترکیه شکل گرفت و رشد کرد می تواند الگویی برای شماری از احزاب اسلامی جهان اسلام باشد.

نتیجه گیری مباحث :

وقتی دنیای اسلام و کشورهای اسلامی و به خصوص نهضت اسلامی یا جریان اسلام گرایی با چالش ها و معضلات متعدد و مختلفی از تفرقه و تعارض درونی تا عقب ماندگی اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، علمی، نظامی، استقرار حاکمیت های استبدادی و خود کامه، تا گسترش تبعیض و بی عدالتی اجتماعی و تا تعارض با دنیای بیرون از خود مواجه هستند، راه حل چیست؟ مسلمانان چگونه میتوانند بر دشواریهای مختلف فایز آیند و موقعیت مقتدری در جهان امروز احراز کنند؟

عقب ماندگی دنیای اسلام و مسلمانان از تمدن امروز دنیای غرب که جهان اسلام را در ناتوانی و انواع مصایب اجتماعی فروبرد، به نبود توازن در عرصه های مختلف حیات با دنیای غرب انجامید. جریان های اسلام گرایی در جهت بیرون رفت دنیای اسلام از چالش ها و دشواریهای موجود راه حل مختلف و متفاوت ارائه میکنند. بسیاری از این جریانها بازگشت به صدر اسلام یا دوران خلفای راشدین را نسخه عبور از این چالش ها تجویز می نمایند. شماری از جریانهای اسلامی به خصوص جریان میانه رو و نوگرایی و حتا دو جریان بنیادگرایی و سنتگرایی اسلامی، دموکراسی و انتخابات آزاد را در این جهت می پذیرند، اما جریان افراط گرای اسلامی و گروه های مختلف این جریان حکومت اسلامی و بازگشت به صدر اسلام را از مسیر جنگ و خشونت قابل دسترسی میدانند.

بزرگترین مشکل نهضت اسلامی یا جریانهای اسلام گرایی که در صدد تحقق حکومت اسلامی هستند تفرقه و تعارض درونی آنها بر سر رسیدن به این حکومت، ماهیت و ویژگیهای حکومت مورد نظر و پاسخ به تمام تفاوت ها و تعارضات آن با مدرنیته و تمدن غربی است. حتا جریان های اسلامی در عرصه نظری و تیوریک نیز نتوانسته اند نمونه ای از نظام اسلامی مورد نظر را ترسیم کنند.

اگر تمام جریانهای اسلام گرایی اعم از جریان میانه رو و نوگرا تا جریان افراط گرای تکفیری و انتحاری تشکیل حکومت اسلامی و بازگشت به صدر اسلام را در جهت رسیدن به اقتدار و عظمت پیشین وجیبه ی اسلامی و آرمان نهایی خود تلقی کنند، بستر و ابزار دسترسی به آن حکومت و آن اقتدار چیست؟

عملیات انتحاری و تروریزم حتما اگر به آن عملیات استشهادی گفته شود تا گویا ابزاری در جهت شکست و نابودی دشمنان اسلام، تشکیل حکومت اسلامی و احیای عظمت و اقتدار پیشین اسلام باشد، پیامد معکوس دارد.

بدون تردید برای جریانهای افراط گرای اسلامی که از عملیات انتحاری به عنوان ابزار مبارزه گویا با دشمنان اسلام استفاده میکنند بسیار آسان است. سرباز گیری و حتا بسیج شماری از جمعیت عام مسلمانان از آدرس دین و اعتقادات اسلامی در جهت انتحار و انفجار در شرایط عقب ماندگی های اجتماعی، فرهنگی و سیاسی جوامع اسلامی که حتا نسبت به دین و آموزه های دینی خود ناآگاه و بی سواد هستند، کار دشواری نخواهد بود. اما ایجاد نظام برتر سیاسی و اجتماعی با تمدن برتر، رفاه بیشتر و عدالت بهتر از سوی جریانهای اسلامی به ویژه توسط جریانهای افراطگرا و تکفیری در جامعه آسان و عملی نیست.

عظمت و اقتدار مسلمانها و تمدن اسلامی باید از همان نقطه ای آغاز شود که در آن نقطه متوقف شد و در هم شکست. این نقطه، پیشرفت علم و حکمت در پرتو آزادی تفکر و اندیشه بود. تمدن اسلامی زمانی در خلافت عباسیان رشد کرد که جنبش علمی آغاز شد. و دولت مسلمان عثمانی در برابر غرب و اروپای مسیحی زمانی شکست خورد که دنیای غرب در عرصه های مختلف فکری، سیاسی، فرهنگی، صنعتی، اقتصادی و نظامی پیشی گرفت. اگر نهضت اسلامی یا جریانهای اسلام گرایی در صدد بازگشت به اقتدار و عظمت پیشین هستند راه این اقتدار از تحول در فکر و اندیشه میگذرد، نه از جمود و تحجر و نه از تکفیر و انتحار. اثبات برتری و حقانیت هر اندیشه و آیدئولوژی با خون و خشونت در واقع نمایی از ناکامی و شکست است. برتری و حقانیت را باید با ایجاد تمدن برتر و نظام بهتر در جهان بشریت نشان داد. آیا نهضت اسلامی و جریانهای اسلام گرایی چنین برتری و حقانیتی را به نمایش خواهند گذاشت؟